

«نگاه دور تو»

شعرهایی از: زهره مهرجو

«شهاب»

ستاره ای در آسمان شب پدیدار می شود
فضا را سراسر، موجی گیرا می پوشاند.

ستاره با حرکات سریع خود، بازیگوشانه بر بوم آسمان
رنگ های روشن نقش می زند،
زمین در سکوتی عمیق به صحنه خیره می شود:

– آه، این حجم درخشان زیبایی...
با اینهمه، ذره ای ناچیز
در آسمان بی انتها!

Shooting Star

*A star appears in the night sky...
a wave of magnetism fills the air.*

*It playfully strokes bright paint
on the sky canvas, with its rapid moves...
The earth stares at the scene, in deep silence:*

*– Uh, this sparkling mass of beauty...
Yet, a tiny particle
in the immense sky!*

سپیده دم

سپیده دم

کی از راه می رسی..؟
در انتظار بازگشت شکوهمندت
ساعات به ذهن جاودانه می نمایند.

در این شب بی پایان
که سایه زمین، همچون بالهای عظیم کندوری*
سراسر آسمان را پوشانده،
ستارگان از هر زمان تابناک تر اند
و بدانسان، رویاها و گرایشات ما برای تغییر
تداوم می یابند...

پس ما همچنان تو را خواهیم جست...
و در سیاهی و باران و باد
تو را فرا خواهیم خواند:

– سپیده دم، سرانجام کی می آیی؟
چه هنگام چوب سحر آمیزت
بر ما رنگ های قوس و قزح را
باز خواهد افشاند..؟

* Condor کرکس امریکایی، بزرگترین پرنده شناخته شده در جهان

Aurora

Aurora...

When will you arrive?

The hours seem everlasting

awaiting your glorious return.

In this endless night

that the sky's entirety is covered by the earth-shadow...

As though, by the immense wings of a Condor;

The stars are more radiant than ever...

and thus, our dreams and desires for change

go on...

So, we shall keep on searching...
in the darkness
in the rain, and
in the wind...
we shall call your name:

– Aurora, Aurora...
When will you lastly, arrive?
When will your magic wand
cast the colours of rainbow
upon us, once again..?

«نگاه دور تو»

آسیاب روز از چرخش باز ایستاده
هوا سنگین و خاکستری ست،
کودکان از بازی کردن دست کشیده اند
آتش این سوی و آن سو
بر زمین گسترده...

کرکس ها از راه می رسند،
قدم ها گویی که در سایه ها محو می شوند
صداها، در جار و جنجال بالا
گم می گردند،

فردا چه بعید به نظر می رسد...

چشمان من
در جستجوی اثری از نور
نگاه دور تو را
همچنان دنبال می کند!

Your distant gaze

*The mill of day has stopped spinning
The air is heavy and grey,
Children have given up playing
Fire's scattered on the grounds...*

*Vultures are approaching,
Steps; as if fading in the shadows
Voices; lost in the sounds from above,*

Tomorrow seems so far away...

*My eyes keep on searching
and searching, in your distant gaze...
To find a glimmer
of light!*

«چشم انداز»

آرزویی برای فردا
آزاد...
غیبت بی انتهای غروب،
لبخند گرم خورشید به چهره شقایق،
چشم انداز زمین
مملو از ستاره!

Vision

*A dream of tomorrow
Free...
The endless absence of nightfall,
The Sun's warm smile at tulip's face,
The earth's perspective
filled with stars!*

سخن باقی می ماند

لحظات گذرايند،
روزها، ماهها و سالها
با شتابی که می آیند، دور می گردند...

اما چیزهایی وجود دارند، به یاد ماندنی
مثل برخی تصمیم ها
اعمال و قول های ما،
همچون کلام گفته شده...
آنها توان ماندن دارند.

آری، سخن برای همیشه
باقی می ماند!

Words Remain...

*Moments are transitory,
days, months, years
depart, soon as they arrive...*

*But there are memorable things;
Like, some decisions
Our actions and promises,
Like, the spoken words...
They have the power to remain.*

Yea, words forever remain!

* * *